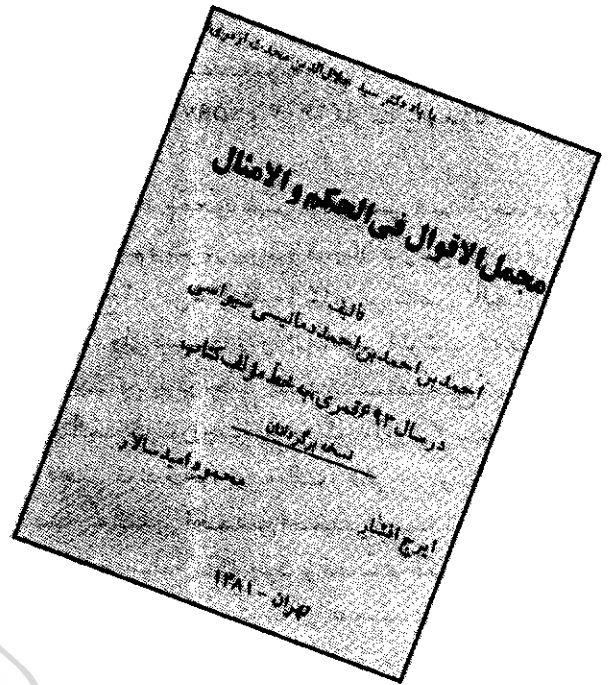


پس از خواندن کتاب «مجمّل الاقوال فی الحکم والامثال»

علی محمد هنر



مجمّل الاقوال فی الحکم والامثال. احمد بن احمد بن احمد بن سیواسی
دمانیسی سیواسی، نسخه برگردانان، ایرج افشار و محمود امید
سالار، تهران، ۱۳۸۱.

- کتابخانه سید جلال الدین محدث ارموی، ص ۲۳ و ۲۴ (در حاشیه صفحه ۲۳: سالشمار مرحوم محدث به قلم آقای هاشم محدث) - متن کتاب، ۱۶۳ ورق
- فهرست شعرهای پارسی: ورق ۱۶۴ الف تا ورق ۱۶۵ الف
- فهرست شاعران و دیگران: ورق ۱۶۵ ب تا ورق ۱۶۷ ب
- مقدمه ای در دو صفحه به انگلیسی از آقای محمود امید سالار
نسخه برگردانان، کتاب را از روی حق گزارای به یاد مرحوم سید جلال الدین محدث ارموی - مالک نسخه خطی - منتشر کرده اند؛ همچنان که دو سالی پیش تر از نشر این کتاب، نسخه ای از مجمل التواریخ و القصص را که تألیف «نوه ابن شادی همدانی» می باشد؛ از روی نسخه خطی مورخ ۷۵۱ هـ. ق متعلق به کتابخانه دولتی برلین، به یاد شادروان محمدتقی بهار (ملک الشعرا) انتشار داده بوده اند.

استاد افشار در «یادداشت» خود (ص ۱۳ تا ۲۱) با قلمی روان و زنده، چگونگی یافتن نسخه را باز گفته اند؛ بدین گونه که: در مرداد ماه سال ۱۳۸۰ آقای هرمان لندلت ... که مصرانه در پی یافتن نسخه ای خطی از کشف المحجوب ابویعقوب سیستانی (سگزی) - متعلق به مرحوم سید نصرالله تقوی بوده است، از وی (استاد افشار) می خواهد که سراغ آن نسخه را از بازماندگان شادروان «تقوی» بگیرند.

... به لطف آقای هاشم محدث، با خانم اخوی - نوه مرحوم تقوی - امکان گفت و گو پیش می آید و خانم اخوی نسخه کشف المحجوب را برای عکس برداری به استاد افشار

کتاب مجمل الاقوال فی الحکم والامثال کتابی نویافته و ارزمند است که ورقی دیگر از هویت مردمی را نشان می دهد که صرف نظر از دغدغه «ملیت» و «قومیت» و «شعوبیت»، آثار و عصاره خردمندی و خردورزی را از منابع گوناگون به چنگ می آورند، تبویب و تألیف می کنند و در دست ها می اندازند تا دیگر مردم بهتر زندگی کنند و رفتاری و گفتاری درخور انسان و انسانیت داشته باشند.

آن گونه که جناب استاد افشار یادآوری کرده اند، «مجمّل الاقوال فی الحکم والامثال» شباهتی دارد به «لطایف الامثال و طرایف الاقوال رشید و طواط» به فارسی در شرح و توصیف دویست و هشتاد و یک مثل عربی به تنظیم الفبایی.

محتویات این کتاب که به صورت «چاپ برگردان» (طبع عکسی / فاکسیمیله) منتشر گردیده است، چنین می باشد:

- فهرست مندرجات، ص ۶-۱۲
- یادداشت استاد ایرج افشار، ص ۱۳-۲۱

می سپارند و در ضمن در همان مجلس، نسخه خطی دیگری را می آورند و به آقای محدث می دهند و می گویند که: «این نسخه از پدر شما، نزد پدرم (جمال اخوی) یا پدر بزرگم [نصرالله تقوی] به امانت مانده بوده است و هنگام جست و جو برای پیدا کردن نسخه کشف المحجوب، آن را لای کتاب ها یافتیم و از یادداشتی که دیدم، متوجه شدم امانتی از مرحوم سید جلال الدین محدث است.

اینک آن نسخه که یادگاری ارجمند از مرحوم سید جلال الدین محدث است و امانتگزاری خاندان تقوی باعث بقای آن گردیده است، به همت آقای ایرج افشار و دکتر محمود امید سالار، به چاپ نسخه برگردان (چاپ عکسی / چاپ لوحی / فاکسیمیله) در دسترس کسانی است که دلبسته فرهنگ این آب و خاکند.

بی شک هر نسخه خطی، مظهری از فکر و ذوق و هنر اصیل ایرانی است و از آنجا که بر اوراق خاک فرسود و گاه پاره پاره و چرکین آن، افکار گویندگان و نویسندگان و متفکران و اهل علم ما نوشته شده است، اعتبار و قدر و قیمت خاص دارد.

به گفته استاد افشار:

نسخ خطی یکی از میدانگاه های با نزهت و خوش منظر و تجلی گاه بارز ذوق و هنر اصیل ایرانی است. بر صفحات درونی و جلد آنها زیباترین نقش ها و رنگ ها را ترسیم کرده، فکر را تجسم بخشیده اند...

در جلد های سوخت و معرق و روغنی سرپنجه های هنرمندان بی نام و نشان، نازک ترین قلم ها و روشن ترین طرح ها بر پوست خشک و مقوای شکننده جاودان ساخته است...

نسخ خطی به هر یک از زبان های فارسی، عربی، ترکی و پشتو که اثر فکری یا کلک اقوام ایرانی باشد، از آثار گرانقدر و جاودانی و نمودار هنر و اندیشه ملی مردمی است که در دوران زندگانی مشترک اسلامی خویش برای مردم روزگاران بعد بر جای گذاشته اند.

ناگزیر بر ما فرض است که در یادکرد و بزرگداشت و نگاهبانی آن آثار، همواره کوشا و دلسوز باشیم و نگذاریم که ورق و حتی سطری از آنها محو شود.

بازی، مؤلف متن گرانقدر «مجموع الاقوال فی الحکم و الامثال» احمد بن احمد بن احمد الدمانیسی، اهل دمانیس همان شهری است که یا قوت آن را در معجم البلدان (ج ۲، ص ۵۸۵) به صورت «دمانس» نوشته است و شهری بوده از نواحی «تفلیس» در منطقه «ارمنیه» و مؤلف در «سیواس» از شهرهای مشهور آناتولی عثمانی به دنیا آمده بوده و در همان جا می زیسته است.

نام کتاب به تصریح در صفحه پیش متن (صفحه عنوان) و خطبه کتاب (ورق ۶ الف) «مجموع الاقوال فی الحکم و الامثال» آمده است.

این متن بنا به یادآوری آقای افشار در قرن یازدهم هجری در دست حاجی خلیفه بوده، زیرا در کشف الظنون (چاپ استانبول، ستون ۱۵۹۷ و ۱۶۰۴) از کتاب و مؤلف آن یاد کرده است.

ظاهر امر حوم سعید نفیسی، تنها کسی است از معاصران که در «تاریخ نظم و نشر در ایران و در زبان فارسی تا پایان قرن دهم هجری» (ج ۲، ص ۵۳۵ فقره ۵۹) از این کتاب و تألیف کننده اش یاد کرده، ولی نسبت وی را «دمامینی» نوشته که ظاهرأ غلط چاپی است و باید در چاپ جدید کتاب تصحیح شود. مؤلف سبب تألیف کتاب را چنین باز می گوید (ورق ۳ ب تا ۴ الف):

«چنین گوید محرر این مقاله و مقرر این رسالت الفقیر الی رحمة ربّه القدير احمد بن احمد بن احمد الدمانیسی والذی والسیواسی مولداً... که چون بر قضیت حکم ربّانی و مجاری تقدیر سبحانی عمریست که این ضعیف در دار غربت با انواع کربت، مقیم زاویه خُمول و حرمان و ندیم محن و احزان بود و تندباد حوادث از مهبط نامرادی می وزید و دست تطاول ایام باصناف آلام، سینه او را می طبد، عزیمت بر آن جملت مصمم گردانید و به آمد خود در آن دید که دست همت در دامن عنایت صاحب دولتی زند و آن وسیلت را سرمایه آمال سازد تا به واسطه آن دولت از پایمال اراذل و صدمت ابتذال امان یابد و مکمن اقبال او را کشتی وار مسکنی سازد تا از غرقاب زمانه و تلاطم امواج حوادث خلاص یافته به مأمنی رسد... تا چون مدتی دراز بر آمد و بخت معاند، معاضدت فرمود هاتف سعادت آواز داد... که اینک فناء اعلی و حضرت والاء صدر معظم صاحب اعظم دستور مکرّم - حسام الدوله... ابوالمعالی.»

که البته این شخص از وزیران محلی بوده است.

مؤلف باری دیگر در سبب تألیف کتاب نوشته است (ورق

۱۶۱ ب و ۱۶۲ الف):

«معلوم رأی مطالعه کنندگان این کتاب گردانیده می آید که آنچه این ضعیف را محرّص شد بر صرف اهتمام بر اتمام این کتاب دو امر بود:

اول آنک تا بزرگان و مخدومانی که از روی تربیت و مکرمت درباره این ضعیف حُسن ظنی دارند، بدانند که هر چند در کنج خمول و زاویه انکسار و ذبول مُتزوئی است و آحشا و احناء او بر انواع اسقام و آلام مُنطوی و مانند باقی ابناء جنس خود که صدور مناصب به وجود ایشان مزین است، احوال او رونقی ندارد، اما به هیچ وجه

مدخر داشت و از کتب بسیار، به روزگار اختیار کرده بود، مجموعی ترتیب کرد و آن را در سلک تنسیق و تنظیم آورد. «
آن گاه پس از برشمردن نام برخی از کتب امثال و حکم می نویسد (ورق ۵الف و ب):

«... مقاصد و نخب آن [کتب] برچیده به ترتیب ابواب نهاد. هر بابی در معنی ای که ذکر آن در بیان ترجمه آن باب معلوم گردد، اول هر بابی مصدر به آیات قرآن مجید که اندران معنی وارد باشد، آنگه از اخبار نبوی آنچه مناسب بود، بعد از آن از آثار صحابه خصوصاً کلمات امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه آنچه بران منوال باشد؛ آنگه امثال، آنچه بدان معنی مناسب افتد بعد از آن اشعار و گاه بود که اشعار حسب شدت مناسبت که لفظاً با حدیثی و اما با مثلی داشته بود، در عقب آن افتد... و چون می خواست که فایده عامتر و نفع آن تمام تر باشد و جمله اصناف مردم را از او نصیب بود، التزام نمود که تمام کتاب من او که الی آخره از آیت و اخبار و امثال و اشعار جمله به پارسی مترجم باشد؛ اما به سبب آنک بعضی آنست که از سیاق کلام معنی بالتمام معلوم می گردد، به ترجمه آن مشغول گشتن به اطناب می پیوست، طریقی اندیشید که ترجمه ابواب را در فهرست کتاب به لفظ پارسی یاد کند تا چون اصل باب معلوم بود، بدان قرینه اکثر معانی مفهوم گردد و مع هذا در اول کتاب بابی چند را که در کلمات زیادت انخلاقی بود، در حل و ترجمه آن مبالغت کرد تا مر باقی ابواب را مانند انموذجی باشد و، همچنان اشعار عربی را که از ترجمه ناگزیر بود، تحت اللفظ آن به ازای هر کلمه ثبت کرد.»

نسخه شناخته شده «مجموع الاقوال...» که چاپ عکسی حاضر از روی آن صورت گرفته است، با آن که پاکیزه است و به خطی خوانا و پخته نوشته شده و جز در چندجا در آن خط خوردگی دیده نمی شود؛ در اصل «مسوده» مؤلف بوده است که به عللی نتوانسته آن را از «سواد» به «بیاض» در آورد. وی می نویسد (ورق ۵ب و ۶الف):

«... می خواست که سواد آن را به بیاض آرد، اما به واسطه معاندت روزگار و مخالفت دهر غدار که هر گاهی به نوعی جمعیت خاطر ازین ضعیف می ربود... در حیز توقف بماند.»

ولی نکته ای که خواننده این کتاب را سخت به خود مشغول می دارد و باعث کنجکاوی او می گردد، منقولات نسبتاً بسیاری است از امیرمؤمنان (ع) به روش شیعه، در ابواب مختلف و نیز اختصاص دادن «الباب الثالث» (ورق ۱۴۰ تا ۱۴۲ب) است به صورت مستقل، به فرموده های آن بزرگوار تحت عنوان «فی مختارات کلام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه» ولی نظیر چنین بابی برای سخنان دیگر خلفای راشدین تنظیم نگردیده است.

*

اوقات او از اشتغال در تحصیل علم خالی و ایام او از اجتهاد در اکتساب فضل به حمدالله و منه عاقل و عاری نبوده است.

دوم آنک می خواست تا سبب این تحفه علمی و تذکره فضلی، نام نیک و ذکر خیر آن یگانه عصر بر جبهه روزگار باقی ماند، چه به حقیقت نشر ذکر خیر و آثار اظهار بر، عمری است مجدد و بقای مخلد و تحقیق این معنی را در حکایت آورده اند که ...

آن گاه گفت و گوی میان ارسطاطالیس و اسکندر را می آورد و از زبان ارسطاطالیس نتیجه می گیرد که (ورق ۱۶۱ب):

«... نام نیک... به حقیقت عمر جاودانی و بقای دو جهانی است.»

به هر حال، مؤلف، کتابی را که در دو قسم (قسم اول: هفتاد باب و قسم دوم هفت باب) پرداخته بوده است به «سید حسام الدوله ابوالمعالی وزیر» (ورق ۴الف و ۳۰الف) - که سابقاً ذکرش گذشت - تقدیم کرده است که «منبع فضل و افضال و معدن عز و جلال است و فضیلتی عالم و علمای امم در حمایت تربیت و رعایت تقویت او آسوده و مرقه اند و همچنانک کافه انام از خواص و عوام بر حسن حیاطت او محظوظ اند؛ زمره کرام و فضیلتی انام به نظر رافت و عاطفت او ملحوظ اند.»

شیوه تالیف و تبویب کتاب: مؤلف هر یک از باب های هفتاد و هفت گانه کتاب را نخست به آیات قرآنی و اخبار و احادیث نبوی آراسته است و سپس در همان موضوع به ذکر آثار صحابه و کلمات حضرت امیرالمؤمنین (ع) پرداخته و آن گاه مقداری از سخنان بزرگان و امثال عربی و اشعار تازی مناسب است که هر باب دربرگیرنده حدود پنجاه شاهد است و در باب چهارم از قسم دوم، چند حکایت فارسی نیز ضمیمه کرده است. مقداری از امثال و اشعار عربی کتاب با ترجمه فارسی به شیوه کلمه به کلمه زیر متن همراه است که معنی به طور مورب با خطی ریزتر از متن کتابت شده است و برای نمودن شیوه ترجمه و نثرنویسی «مانیسی» مقداری از ترجمه های وی به عینه نقل می گردد.

افزودن این نکته لازم است که از نیمه دوم ورق ۸۲الف تا ۱۰۹ الف، اشعار و امثال نقل شده، بدون ترجمه فارسی است. از ورق ۱۰۹ب تا ۱۲۸ الف غالباً ترجمه امثال و حکم و اشعار، کتابت شده است، ولی از ورق ۱۲۸ب تا ۱۵۴ب، مجدداً ترجمه جملات مأثوره و اشعار وجود ندارد که البته علت آن را در سطور آتی، منقول از ورق ۵، می توان دید.

مآخذ کتاب: بر طبق نوشته مؤلف (ورق ۴ب)، منابع او برای تالیف این کتاب، بعد از قرآن مجید و احادیث نبوی «از محفوظات و مجموعات و تعالیق و سفاین که از عهد جوانی در معنی حکم و امثال و لطایف و آثار و غرایب و اشعار در ضمن قماطر و دفاتر

آقای استاد افشار، مثل همیشه در «یادداشتی» کوتاه که نوشته اند، نکات اساسی و قابل توجه نسخه را به شیوه موجز و مفید باز گفته اند که نه تنها راهنمای علمی و عملی مفیدی برای تازه کاران عجز و بی حوصله روزگار می باشد، بلکه اهل قلم و مطالعه و تخصص را نیز می تواند مددکار باشد. بی شک یافتن و به چاپ رساندن چنین مجموعه هایی، ورقی دیگر بر اوراق فرهنگی ما می افزاید و هویت اصیل ما، مردم این سرزمین را در بین ملت های ریشه دار و اصیل جهان کنونی به صورتی روشن تر می نمایاند.

شعر در «مجمل الاقوال ...»: مؤلف کتاب بی شک با متن های مهم قرن ششم و هفتم هجری و آثار خامه گویندگان و نویسندگان آن روزگاران آشنایی کافی داشته و یا مآخذ کتاب های مهم آن عصر را به خوبی می شناخته است.

اینکه مقداری نه چندان کم از اشعار فارسی و تازی و جملات مأثوره کلیل و دمنه، سندیادنامه و ... در کتاب آمده است، روشن گر همین نکته است.

مؤلف به مناسبت، گاه اشعاری به فارسی آورده است که از جمله شعرهای مورد تمثیل اهل قلم در آن عهد بوده است و گاه از اشعار خود، ابیاتی نقل کرده که البته چندان قوی و آبدار و عمیق نیست؛ بلکه ابیات متوسطی است مانند آنچه در ورق ۲۶ ب مندرج است.

نثر کتاب: شیوه نثر نویسی مؤلف اگرچه از نظر قدرت به پای نصرالله منشی و ظهیری سمرقندی و نظامی عروضی و ... نمی رسد، بر روی هم: ساده، روان و به دور از هرگونه ابهام و تعقید و تفاضل است. یعنی به مقتضای حال چیز نوشته و از آوردن حشو و زوائد کسل کننده دوری جسته است.

اختصاصات واژگانی و آوایی: آقای افشار در «یادداشت» خود (ص ۱۹) به بعضی از مهم ترین مختصات لغوی و آوایی کتاب اشاره کرده اند که در تأیید نظر ایشان به آوردن چند شاهد بسنده می شود.

* «هامواره» (ورق ۱۴۳ الف) در بعضی از حوزه های ادبی - از جمله ماوراءالنهر و خراسان بزرگ - در قرن های نخستین، در بعضی از کلمات که با «مصوت مقصور فتحه» ادا می شود، به جای آن، «الف ممدود» می آید، مانند:

هام سان (= هم سان): ترجمه تفسیر طبری، چاپ اول مرحوم حبیب یغمایی، ص ۷۰۹

هامواره (= همواره): ایضاً همان کتاب، ص ۱۵۱۶
هام آهنگ (= هماهنگ): کشف الاسرار و عدة الابرار، طبع علی اصغر حکمت، ج ۳، ص ۶۹۹

هام پشت (= هم پشت): ترجمه و قصه های قرآن، دکتر یحیی مهدوی، ص ۳۲۱
* «او مید» (= امید) (ورق ۳۶ الف)

نوشتن حرف «واو» در هجای اول بعضی از کلمات که ممکن است نشانه «واو مجهول» یا «ضمه اشباع شده» باشد:

ترجمه تاریخ طبری، چاپ عکسی تهران ۱۳۴۴ ص ۱۸ و ۳۲
ترجمه تفسیر طبری، طبع یغمایی، ص ۱۴۹۱ و ۱۵۳۵
ترجمان البلاغه، چاپ احمد آتش ۱۹۴۹ مسیحی ص ۲۵۴
تفسیر قرآن پاک، تهران ۱۳۴۴ ص ۱۰

ورقه و گلشاه، عیوقی تهران ۱۳۴۳ ص ۱۱۰ و ۱۱۶
«توانگر» (ورق ۹ الف)، «توان» (ورق ۲۰ الف)، «توانا» (ورق ۴۸ ب) مقایسه شود با:

تفسیر سوراآبادی، چاپ عکسی ج ۱، تهران ۱۳۵۳، ص ۱۵
سطر ۱۸؛ ص ۱۹، ۱۹؛ ص ۲۰، ۲۰؛ ص ۱۸ و ص ۵۱، س ۱۶.
«زبان» (ورق ۱۵۶ الف) در کتاب هایی چند بدین صورت آمده است، از جمله نگاه کنید به: کلیل و دمنه بهرامشاهی، چاپ مرحوم مجتبی مینوی ۱۳۴۴، ص ۲۴۵، س ۳.

«سفلیدن» (ورق ۲۸ ب) صورت دیگری است از «شپلیدن» به معنی «بانگی که از میان دلب به در آید».

در قرآنی مترجم، متعلق به کتابخانه آستان قدس رضوی - با شماره ثبت ۵۴ که در تهران به اسم قرآن قدس به چاپ رسیده است - در ذیل آیه شریفه ۳۵ از سوره انفال: «وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ الْأَمْكَاءِ وَتَصَدِيْقَهُ» چنین آمده است: «نبود نماز ایشان نزدیک خانه بی شپلیدنی و دست وردست زدنی» نیز در «فرهنگنامه قرآنی» ج ۳، ص ۱۴۰۸ دیده شود.

«جوامرد» (ورق ۵۱). حذف، یا افزودن صامت دندانی - خیشومی «ن»، غالباً از جمله ویژگی های اهل قلم ماوراءالنهر و خراسان بزرگ و سیستان بوده است و با به دست بودن نمونه هایی از این طرز استعمال در «مجمل الاقوال ...» واضح می شود که چنین کاربردی در دیگر حوزه های ادبی نیز رایج بوده است. از همین رو، شمس قیس رازی، ادیب مشهور قرن هفتم هجری در کتاب نام آور خود، المعجم (چاپ مدرس رضوی، ص ۲۹۸) بر این گونه استعمالات ایراد می گیرد و پس از آوردن امثله بسیار - از جمله مانحن فیه - در باب «مغیرات» می نویسد (ص ۳۰۹):

«شاعر دری گوی باید کی درین ابواب تقلید قدما نکند و در آنج گوید از جاده دری مشهور متداول عدول جایز نشمرد.»
همین نظر را از مرحوم محمدحسین فروغی (تاریخ ادبیات و بدیع ۱۳۳۵ قمری، ص ۹۸) نیز می بینیم:

استطرداً اشاره به این نکته لازم می‌نماید که از نخستین کسانی که به مسئله «سجاوندی» و نقطه گذاری اروپایی و نیاز زبان فارسی بدان توجه کرده‌اند، غلامحسین کاشف است که در بخش‌های پایانی دستور زبان فارسی خود (استانبول، ۱۳۲۸ ه.ق) صفحه‌ای چند را به این موضوع اختصاص داده است و مهم‌ترین علامات‌ها و مورد استعمال آنها را ذکر کرده است.

چند دهه بعد ایرانیانی که هم فارسی می‌دانستند و هم به زبان‌های فرانسوی و انگلیسی آشنایی داشتند، باز به موضوع سجاوندی و نقطه گذاری اروپایی علاقه و توجه نشان دادند و خصوصاً سعی کردند که در آنچه به فارسی چاپ می‌کنند، در موارد لازم از این علائم مهم سجاوندی درست استفاده شود.

همچنین با نوشتن مقالات تحقیقی، علائم کتابتی را آن گونه که در فرانسوی و انگلیسی به کار می‌رود، با آوردن امثله و شواهد کافی برای فارسی زبان‌ها توضیح دهند.

از جمله این گونه پژوهش‌های درخور ذکر، مقاله مستدل مرحوم احمد آرام است در راهنمای کتاب (سال چهارم صفحات ۱۹ تا ۱۹۸ و ۱۰۸ تا ۱۱۴) که پس از گذشتن نیم قرن هنوز قابل توجه است و از اعتبار آن کاسته نشده.

پس از وی، کسان دیگری در باب نشانه‌های سجاوندی، نوشته‌هایی به چاپ رساندند که باید از مقدمه دایرةالمعارف فارسی از شادروان دکتر مصاحب و «نگارش و ویرایش» (بخش ویرایش فنی) و آیین نگارش (ص ۸۵) هر دو از آقای احمد سمیعی و ... یاد کرد.

اما نکته گفتمنی و مهم، این است که کاربرد موارد گونه‌گون نقطه گذاری یا سجاوندی در دو زبان فرانسوی و انگلیسی (PUNCTUATION/ PONCTUATION) کاملاً یکسان نیست. همین امر باعث بروز اختلاف نظر و سلیقه در باب استعمال نشانه‌های مختلف نقطه گذاری در فارسی شده است. البته به نظر می‌رسد که معادل این دو اصطلاح در آلمانی «نشانه‌های جمله» (SATZZEICHEN) رساتر و سودمندتر باشد و برای فارسی زبان‌ها کارآمدتر.

ولی، ما به هر حال باید برای درست فهم کردن و فهماندن مطالب، نشانه‌های نگارشی خاص خود را داشته باشیم که نسخ خطی کهن در این زمینه، گنجینه‌ای است بیش بها.

آقای افشار در یادداشت خود (ص ۱۸) تحت عنوان علائم کتابتی به نکته‌هایی اشاره کرده‌اند که برای خواننده غیر متخصص نیز مفید فایده بسیار است.

*

اکنون بی‌مناسبت نمی‌داند که بعضی از منتخبات مؤلف

«فصحای با سلیقه که مهارتی کامل داشته، تلفت شده‌اند که این شکست و بست‌ها دلیل عجز گوینده است و طبع قادر همیشه کاری می‌کند که الفاظ را - هر چه باشد، درست و تمام - ذکر کنند.»

اما، واقع امر این است که انواعی از «زیادات» و «تخفیفات» در شعر و همچنین در نثر قدیم ما - در بعضی از حوزه‌های ادبی - از آثار نفوذ لهجه‌های محلی در فارسی رسمی و درسی بوده است که بدان‌ها «صبغه بومی» یا «رنگ محلی» (LOCAL COLOUR) بخشیده است و به صورت یکی از خصوصیات سبکی درآمده است.

کلمات مشکول و سجاوندی: این چاپ برگردان البته از نظر شیوه نوشتن کلمات با اعراب و نیز به کار بردن علائم کتابتی ارزشمند است و می‌توان با استخراج لغات مشکول آن و نسخ مشابه، به تلفظ بعضی از کلمات در برخی از نقاط ایران آن روز پی برد و نیز با یادداشت کردن و سپس تدوین علائم کتابتی چنین کهن نسخه‌هایی، مجموعه‌ای از نشانه‌های نگارشی برای فارسی نویسان این روزگار یافت و آنها را جانشین علایمی کرد که از اروپایی‌ها گرفته‌ایم؛ یعنی علامت‌هایی اصیل در نوشتن به کار رود تا هم کار تفهیم و تفاهم را آسان سازد و هم، به تدریج از به کار بردن نقطه گذاری فرنگی بی‌نیاز شویم.

استعمال نابجا و نابرجایگاه علامت‌های کتابتی اروپایی بر طبق ذوق و سلیقه - نه مطابق با واقع و از روی آگاهی - آن چنان اغتشاش و هرج و مرجی در کار نوشتن و چاپ به وجود آورده است که این نشانه‌ها به جای آنکه باعث درست خواندن و روان خواندن و فهماندن مطلب شود، غالباً نتیجه عکس می‌دهد.

یکی از نویسندگان روزنامه کاوه (دوره جدید شماره ۱۲) نزدیک به یک قرن پیش از این نوشته است:

«... یک سجاوندی بازی غریبی نیز در ... منشآت هذیانی و پرت رایج شده که از عجیب‌ترین مضحکات است. مثلاً علامات سجاوندی فرنگی مختلف را، متصل، باجا و بی‌جا تکرار می‌کنند. مثلاً به جای این عبارت «امروزها هوای تهران سرد شده و فقرا در زحمتند» می‌نویسند «امروزها بارقه برودت! با صولت استیلاکارانه خود طهران را اشغال کرد! و زحمت مرارت کارانه آن در میان صنف فقیر - عرض اندام نموده و با مشکلات فوق بشری، - امرار حیات مفلوکانه می‌کنند؟»

عجبا که این مشکل پس از گذشت یک قرن هنوز باقی است و مطبوعات ما - از هر نوع - غالباً پر است از چنین اغلاطی.

هنگام تسوید این سطور، نامه‌ای از مجله‌ای متعلق به یکی از مؤسسات مهم مملکتی به دست این بنده رسید که در عنوان آن با نستعلیق چشم‌نوازی نوشته شده بود «مشترک گرامی!»

کتاب با ترجمه ای که از آنها کرده، آورده شود تا میزانی در دست خواننده محترم این سطور باشد برای سنجش ذوق و دقت مؤلف. ورق ۱۴ الف: «من الأخبار قال علیه السلام: الدین والمُلک توأمان: گفت دین و پادشاهی همچون دو فرزندند که به یک شکم زایند، یعنی همچنانک رعایت مصالح دین بر کافه خلق واجب است، رعایت مصالح پادشاه و تمشیت امور پادشاهی ثابت و لازم است.»

در ورق ۱۵ الف نیز آمده است: «در حدیث است که الدین والملک توأمان. به یقین این جمله مأثوره که در متن کتاب و در کتاب های آتی الذکر حدیث به شمار آمده و به پیامبر بزرگوار اسلام (ص) نسبت داده شده است، حدیث نیست و در حقیقت مأخوذ است از عبارتی از «عهد اردشیر» یعنی وصیت نامه اردشیر برای شاهان بعد از او که «ابوعلی مسکویه» ترجمه عربی آن را در «تجارب الامم» نقل کرده است و مرحوم علی اکبر دهخدا آن را از روی متن تجارب الامم در امثال و حکم خود (ج ۳، ص ۱۶۱۳ و مابعد) درج نموده است. جمله مورد بحث ما، در تجارب الامم (به نقل از امثال و حکم (ج ۳، ص ۱۶۱۴، س ۵۴) بدین گونه است: «واعلموا ان الملک والدین اخوان توأمان...» مرحوم استاد عباس اقبال آشتیانی نیز در یکی از سلسله سخنرانی های خود به عنوان «معارف ایران در عهد انوشیروان» (نوبهار، سال پنجم با مقالات اقبال، دکتر محمد دبیر سیاقی، چاپ اول، ص ۱۱۹) گفته است:

در موقع احتضار نیز اردشیر مذهب زردشتی را که پایه و اساس ملیت ایران می دانست، فراموش نکرد. چه، پسر خود شاپور را مخاطب ساخته گفت: ای فرزند! دین و ملک دو برادرند که هیچ یک را از دیگری بی نیازی نیست. دین، اساس ملک است و ملک نگهدار دین. آنچه اساس ندارد، خراب است و آنچه را نگهدار نیست، ضایع است.

همچنین رجوع شود به:

عهد اردشیر، احسان عباس، دار صادر، بیروت ۱۳۸۷ هـ. ق، ص ۵۳؛

نامه تنسر، چاپ اول مینوی، ص ۸ و ۵۳ و نیز تعلیقات طبع دوم کتاب؛

سندبادنامه، طبع احمد آتش، استانبول ۱۹۴۸ م، ص ۴؛
کلیله و دمنه بهرامشاهی، مجتبی مینوی طهران، ۱۳۴۳، ص ۴؛

فرائد السلوک، تصحیح دکتر نورانی وصال و ... چاپ تهران، ص ۴۲؛

اخلاق ناصری، طبع مینوی-حیدری، ص ۲۸۵؛

التوسل الی التوسل به تصحیح احمد بهمنیار طهران، ۱۳۱۵، ص ۱۰۲؛

مرصاد العباد، چاپ دکتر محمد امین ریاحی، ص ۴۳۶؛
عیون الاخبار، دینوری، ج ۱، ص ۱۳ و ...

نظامی گنجه ای نیز گفته است (امثال و حکم، ص ۲۴۸):
نزد خرد شاهی و پیغمبری
چون دو نگینند در انگشتری
گفته آنهاست که آزاده اند

کاین دو ز یک اصل و نسب زاده اند

و در چهار مقاله از نظامی عروضی می خوانیم (طبع دکتر محمد معین، ص ۱۸):

... و خوش گفته در این معنی فردوسی:
چنان دان که شاهی و پیغمبری
دو گوهر بود در یک انگشتری

ابوالفضل بیهقی نیز در تاریخ نامبردار خویش ظاهراً نزدیک به این معنی نوشته است (ص ۵۸۲):

«دولت و ملت دو برادرند که به هم بروند و از یکدیگر جدا نباشند.»

پیشترها، مرحوم استاد مینوی در حاشیه کلیله و دمنه چاپ خود نوشته اند (ص ۴):

«این گفته حدیث نبوی نیست و منسوب به اردشیر بابکان است.»
ورق ۱۴ ب: «من الآثار قال عمر رضی الله عنه ما یزع السلطان اکثر مما یزع القرآن؛ گفت آنان که از بیم سلطان و مخالفت امر و نهی او ترسند و اندیشه کنند، بیشترند از آن کسان که از مخالفت قرآن ترسند و احتیاط کنند. یعنی خلق از پادشاه بیشتر از آن ترسند که از خدای.»

مرحوم استاد مینوی در باب این گفته که در کلیله و دمنه نقل شده است، می نویسد (ص ۴):

«این گفته از عثمان بن عفان است.»

در ورق ۱۵ الف آمده است:

«و قال الدین بالملک یقوی و الملک بالدین یبقی؛ گفت دین به پادشاهی نیرو گیرد و پادشاهی به دین پایدار گردد.»

این جمله مأثوره عیناً در سندبادنامه ظهیری سمرقندی (چاپ آتش، ص ۵) و نیز تألیف دیگر همان نویسنده، اغراض السیاسه و اغراض الرئاسه (چاپ دکتر شعار، ص ۱۶۶) آمده است که در کتاب اخیر چنین ترجمه شده است: «دین به پادشاهی قوت گیرد و پادشاهی به دین بر پای ماند» و به اردشیر بابکان نسبت داده شده است.

ایضاً ورق ۱۵ الف:

«... نحن الزمان فمن رَفَعناه اِرتَفَع و مَنْ وَضَعناه اَتَضَع؛ گفت

ورق ۲۴ الف:

والعلم فيه مهابة وجلالة
والعلم انفع من كنوز الجواهر
فنى الكنوز على الزمان وعصره
والعلم يبقى باقيات الأدهر

دانش دروست شکوه و بزرگی و دانش سودمندتر از گنج های گوهرها؛ نیست گردد گنج ها بر روزگار و گذران و دانش بماند ماندنی های روزگار

این ابیات، با اختلاف در الفاظ، هم در سندبادنامه ظهیری آمده است (چاپ آتش، ص ۲۸۶) هم در اغراض السیاسة (طبع دکتر شعار، ص ۱۲۲) و هم در راحة الصدور (چاپ تهران با تصحیحات لازم مینوی، ص ۴۹-۵۰)

ورق ۲۵ ب:

نسبت از خویشتن کنم چو گوهر
نه چو خاکستم کز آتش زاد

از ابیات مشهور مسعود سعد سلمان است (دیوان، چاپ رشید یاسمی، ص ۱۰۶) که مورد تمثیل صاحب کلیله و دمنه (چاپ مینوی، ص ۶۵) قرار گرفته است.

دو بیت مندرج در ورق ۲۶ الف که آنها را به درستی از مسعود سعد سلمان دانسته اند (ورق ۱۶۴ الف)، از قصیده ای است معروف با مطلع (دیوان مسعود سعد، طبع یاسمی، ص ۵۶):

به نظم و نثر کسی را گرفتار سزاست
مرا سزاست که امروز نظم و نثر مراست

که به تصریح مؤلف کتاب، ترجمه ابیاتی است از تازی که در برخی منابع به امیر مؤمنان (ع) نسبت داده شده است.

ورق ۲۷ الف:

وبال من آمد همه دانش من

چو رویاه را موی و طاوس را پر

رجوع شود به کلیله و دمنه، طبع اول مینوی، ص ۱۰۴

ورق ۲۸ ب:

شد ناف معطر سبب کشتن آهو

شد طبع موافق سبب بستن کفتار

ایضاً کلیله و دمنه، ص ۱۰۴

دو بیت مندرج در ورق ۲۹ ب که ابیات خوب کتاب می باشد، نمونه ای است از دل تنگی ها و افسردگی های اهل قلم در آن روزگاران

فریاد ازین زمان که خردمند را ازو

بهره بجز نوابی و احزان نمی رسد

جُهال در تنعم و ارباب فضل را

بی صد هزار غصه یکی نان نمی رسد

ماییم زمان هر که را مایلند گردانیم بلند گردد و هر که را فرو افکنیم فرو افکنده شود.

نعالی در التمثیل والمحاظره (قاهره، ۱۹۶۱، ص ۱۳۳) گوید: «قال معاویه ... نحن الزمان من وضعناه أتضع ومن رفعناه ارتفع» صاحب کلیله و دمنه بهرامشاهی (طبع مینوی، ص ۴۰۰) این گفته را از قول «بعض الملوك الاكابر» نقل می کند و ظهیری سمرقندی در سندبادنامه (آتش، ص ۷۲) و اغراض السیاسة (چاپ دکتر شعار، ص ۲۷۱) آن را از قول معاویه نقل کرده.

در اخلاق ناصری هم بدان تمثیل جسته شده است (چاپ مینوی-حیدری، ص ۳۰۱ و ۳۹۷)

اما در تاریخ بیهقی (قیاض ۱۳۵۰، ص ۱۶۸) این جمله مأثوره به مأمون عباسی نسبت داده شده و در امثال و حکم مرحوم دهخدا (ج ۴، ص ۱۸۰۲) نیز ظاهراً با استناد به قول نویسنده تاریخ بیهقی از گفته های مأمون دانسته شده است.

ورق ۱۵ ب: «حسن بصری گوید: اسعد الرعاة من سعادت به رعیت؛ گفت نیکبخت ترین نگاه بانان یعنی پادشاهان و فرماندهان آنست که زیردستان او و محکومان او به سبب او نیکبخت باشند.» این قول در سندبادنامه (چاپ آتش، ص ۶) به عمر بن الخطاب منسوب گردیده است.

ورق ۱۵ ب: «و ثلاثة لا امان لها الماء والنار والسلطان؛ یعنی سه چیز است که آن را امان نبود: اول آب چون غالب شود؛ دوم آتش چون در چیزی گیرد؛ سوم پادشاه چون بستیزد.» در سندبادنامه ظهیری آمده است (طبع آتش، ص ۷۲):

«حاکمی چنین گفته اند: ثلاثة لا ...، با سه چیز امان نبود: با دریا کی به موج درآید و آتش کی ارتفاع گیرد و پادشاه کی غضب بروی مستولی شود.»

ورق ۱۷ الف:

صلاح العباد ورشد الأمم

و أمن البرية من كل غم

بشيشين ماألهما ثالث

بفتق الحسام ورتق القلم

نیکی حال بندگان و راه یافتن خلائق و ایمنی خلقان از همه اندوه به دو چیز است، نیست آن دورا سوم: به دریدن شمشیر و پیوستن خامه

این دو بیت که از سروده های «ابوالفتح بستی» است (دستور الکاتب ... محمد بن هندوشاه نخجوانی، مسکو ۱۹۶۴، ص ۹۰) هم در سندبادنامه (طبع آتش، ص ۴) بدان تمثیل جسته شده است و هم در اغراض السیاسة (چاپ شعار، ص ۱۶۷) با اختلاف جزئی در الفاظ.

بیت مندرج در ورق ۳۰ ب:

چگونه یارد دیدن تذرو چهره باز
کجا تواند دیدن گوزن طلعت شیر

در کلیله و دمنه (چاپ مینوی، ص ۹۷) بدان تمثّل جسته شده ولی ترتیب مصراع‌ها برعکس است، همان گونه که در دیوان مسعود سعد سلمان (طبع یاسمی، ص ۲۹۵) آمده است.

در ورق ۳۶ الف، بی‌بی از محمد بن بشیر آمده است بدین گونه:
ان الامور اذا نسدت مسالكها
فاصبر يفتق منه كل ما ارتتجا

و چنین به صورت تحت اللفظ ترجمه گردیده: «به درستی که کارها چون بسته گردد راه‌های آن پس صبر باز گشاید از آن همه آنچه سخت و بسته شد»، که عیناً در سندبادنامه (چاپ آتش، ص ۲۴۴) درج شده است.

ورق ۴۵ ب مصراع: «رَضِيْتُ مِنَ الْغَنِيْمَةِ بِالْأَيَابِ، راضی شدم از غنیمت یافتن بدانچ بازگشتم که به صورت کامل در ورق ۴۶ چنین آمده است:

لقد طوّقتُ في الآفاق حتى
رضيتُ من الغنيمة بالأياب

«به درستی که بگشتم در کران‌های عالم تا آخر خرسند شدم از غنیمت به بازگشتم»، بی‌بی است از امرؤ القیس (دیوان، قاهره، ۱۲۸۲، ص ۱۴۱ و دیوان المعانی، ابوهلال عسکری، قاهره، ۱۳۵۲، ج ۲، ص ۱۹۳) که در بعضی از متون ما، از جمله سندبادنامه (چاپ آتش، ص ۱۵۹ و ۲۷۰) و ترجمه یمینی (طبع دکتر شعار، ص ۴۸۱) نقل گردیده است.

ورق ۵۳ الف:

إذا بلغ الرأي المشورة فاستعن
برأى نصيح أو نصيحة حازم

«چون برسد اندیشه به مشورت پس یاری جوی به اندیشه مشفق یا نصیحت هشیاری»

این بیت (و ابیات بعد) از قصیده میمیه بشار بن برد طخارستانی است در مدح ابراهیم بن عبدالله به مطلع (اغانی، طبع دارالکتب، ج ۳، ص ۱۵۷):

اباجعفر ما طول عیش بدائم
ولا سالم عما قليل بسالم

در سندبادنامه (چاپ آتش، ص ۲۷۱) آمده است.

ورق ۵۴ الف:

الظلم مرتعه وخيم قال الشاعر
البعي يصرع أهله والظلم مرتعه وخيم

«بیدادی بیفکند اهل او را و ستم چراگاه او تباه است»

شعر و مثل در کلیله و دمنه (ص ۱۲۶) و سندبادنامه (ص ۳۳) به کار رفته است و بیت پس از آن که از جمله اشعار حماسه است، از یزید بن حکم می‌باشد (حماسه، ص ۴۴۵)
ورق ۵۴ ب:

والظلم من شم النفوس فان تجد
ذا عفة فلعللة لا يظلم

«و ستم از خوی‌های نفس است پس اگر بیابی خداوند خویشتن داری و پس بهر غرضی ستم نکند»

بیت از «متنی» شاعر معروف شیعه است (شرح دیوان الممتنبی، عبدالرحمن برقوقی، ۱۹۳۰ م، ج ۲، ص ۳۸۳) نگاه کنید به:

حدائق السحر، چاپ عباس اقبال آشتیانی، ص ۸۱؛
مرزبان نامه، طبع قزوینی، ص ۴۵؛

لطاقف الحکمه، چاپ دکتر یوسفی، ص ۱۶۳؛
سندبادنامه، چاپ آتش، ص ۴؛

اغراض السیاسه طبع دکتر شعار، ص ۱۰۱؛ مرحوم شعار در حاشیه صفحه، این بیت را از ابوالعلاء معری دانسته است.

ورق ۴۸ ب:

الکريم اذا وعد وفا [كذا] و اذا ودّ صفا

جواهر الاسمار، تصحیح آل احمد ص ۳۰؛ لطائف الحکمه، ص ۱۸۷؛ سندبادنامه، ص ۳۲۰؛ التوسل الى التوسل، طبع احمد بهمنیار، صفحات ۱۶۱ و ۲۹۷؛ گلستان سعدی (دیباچه) و ... دیده شود.

ورق ۷۱ ب:

اشبه من الليلة بالبارحة وفي بُعد الشبه

مقایسه شود با: سندبادنامه (ص ۳۰۶)؛ السعادة والاسعاد (طبع مینوی، ص ۳۲۱) و ...

ایضاً

رقّ الزجاج ورقّت الخمر

فتشابهها فتشاكل الامر

«تنگ شد آبگینه و تنگ شد می / پس مانند شدند هر دو پس مشکل شد کار»

فكانها خمر ولا قدح

و كأنها قدح ولا خمر

«پس مانا که او می است و نیست جام و مانا که اوست جام و نیست می»

دو بیت از ابیات مشهور صاحب بن عباد است (یتیمه الدهر، ثعالبی، بیروت ۱۳۰۳، جزء ۳، ص ۹۴ و رساله صاحب بن عباد، احمد بهمنیار، ص ۱۸۵) که در بسیاری از متون قدیم فارسی بدان تمثّل جسته اند، از جمله به:

این بیت از «معلقه طرقة بن عبد» است و در اخلاق محتشمی (چاپ دانش پژوه، ص ۲۸۰) نیز به کار رفته است.

ورق ۷۴الف:

«طلب الغایة شوم» در سندبادنامه ظهیری (چاپ آتش، ص ۲۰۹) آمده است.

ورق ۷۵الف:

اذا تمَّ دَنَا نَقَصُهُ

تَوْقِعْ زَوَالًا اِذَا قِيلَ تَمَّ

«چون تمام شود کاری نزدیک شود کمی آن بپسوس گشتن چون گویند تمام شد»

به بیتیمه الدهر (مصر، ۱۳۵۷ق، ج ۴، ص ۲۲۶) و محاضرات الادبا (بیروت، ۱۹۶۱م، ج ۲، ص ۴۵۰) رجوع گردد.

ورق ۷۵ب:

اذا ما كنت في امر مروم

فلا تقنع بما دون النجوم

«چونک باشی در کارهای جسته پس بسنده مکن بدانچ فروتر

از ستاره است»

کلیله و دمنه بهرامشاهی (چاپ مینوی، ص ۶۳) ترجمه ادب و جیز (ضمیمه اخلاق محتشمی، طبع دانش پژوه، ص ۵۱۳)، ترجمه تاریخ یمینی (دکتر شعار، ص ۶۲)، جهانگشای جوینی (طبع قزوینی، ج ۱، ص ۶۵) و سندبادنامه (ص ۷۴) دیده شود.

ورق ۸۱ب:

«الفرار مما لا يطاق من سنن المرسلين» تحفة الملوك (تهران، ۱۳۱۷، ص ۴۹)، التوسل الى التوسل (چاپ بهمنیار، ص ۳۲۷)، جواهر الاسما (ص ۳۵۱)، مرصاد العباد (چاپ ریاحی، ص ۱۹ و ۵۶)، بدایع الوقایع (چاپ تهران، ج ۱، ص ۱۷)، امثال و حکم دهخدا (ج ۱، ص ۲۶۴) و ... از نظر گذرانده شود.

ایضاً در همین ورق «من کلام امیرالمؤمنین الفرار فی وقته ظفر» که در سندبادنامه (ص ۲۲۳) به کار رفته است.

ورق ۸۳ب:

مَنْ لَمْ يُوَدِّهِ وَالِدَاهُ

أَدَبَهُ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ

بیت از ابراهیم بن شکره است، به: قابوسنامه (چاپ سعید نفیسی، ص ۱۲۸) و قابوسنامه (طبع دکتر یوسفی ص ۱۲۵) فرآئد السلوک چاپ تهران (ص ۱۲۸)، جهانگشای جوینی (طبع قزوینی، ج ۳، ص ۶۴) و توضیحات آن بزرگوار به عنوان حواشی و اضافات، (ص ۲۹۹-۳۰۰) آن کتاب و تعلیقات حدیقه الحقیقه (مدرّس رضوی، ص ۵۳۳) مراجعه گردد.

مرزبان نامه (ص ۵)؛ راحة الصدور (ص ۴۲۵)؛ حدائق السحر (ص ۴۸)؛ مصباح الهدایه (ص ۳۶ و ۴۰۵)؛ مرصاد العباد (ص ۴۰۶)؛ سندبادنامه (ص ۱۰۶) و مجله دانشکده ادبیات تهران، سال ۱۸ ش ۱، ص ۱۳۴ رجوع شود.

بعضی از شاعران قدیم ما، مضمون این دو بیت تازی را به شعر فارسی درآورده اند.

کوکبی مروزی گوید (لیاب الالباب، چاپ سعید نفیسی تهران، ۱۳۳۵، ص ۲۹۷):

قدح و باده هر دو از صفوت

همچو ماه دو هفته داد اثر

یا قدح بی می است یا می ناب

بی قدح در هوا، شگفت نگر

کسانی مروزی گفته است: (تاریخ ادبیات در ایران، دکتر

صفا، ج ۱، ص ۴۴۷):

وان صافتی که چون به کف دست بر نهی

کف از قدح ندانی، نی از قدح نپید

«غضائری رازی» همین مضمون را چنین آورده است (تاریخ

ادبیات و بدیع فروغی، ص ۲۱۱):

باده به من داد و از لطافت گفتم

جام به من داده ولیک باده نداده است

«فخرالین عراقی» می گوید (دیوان چاپ دوم، نفیسی، ص ۳۷۵):

از صفای می و لطافت جام

درهم آمیخت رنگ جام و مدام

هم جام است و نیست گویی می

یا مدام است و نیست گویی جام

استاد سخن فارسی نیز گفته است (غزلیات سعدی، چاپ

فروغی، ص ۱۹۶):

در آبگینه اش آبی که گر قیاس کنی

ندانی، آب کدام است و آبگینه کدام؟

ورق ۷۲ب:

ولم أرَ أمثال الرجال تفاوتاً

لدى المجد حتى عدَّ ألف بواحد

«نمی بینم مانند مردمان شقاوت نزد بزرگی تا بشمارند هزار

به یکی»، کلیله و دمنه (ص ۴۰۹) دیده شود.

ورق ۷۳ب:

عن المرء لا تسأل و سل عن قرينه

فانَّ القرينَ بالمقارن يقتدی

«از مرد پیرس و پیرس از همنشین او. بدرستی، همنشین

بهمنشین پی روی کند».

ایضاً همان جا «عش رجباً تری عجباً» که در ورق ۱۴۴ ب تا ۱۴۵ الف تکرار گردیده و شأن نزول آن بدین گونه شرح داده شده است و ترجمه گردیده:

«یعنی بزوی یک سال تا عجایب بینی» اول کسی که [این] همه بگفت مرد [ی] بود نام او حارث بن قتاده و سبب آن بود که یکی از زنان او با او بدخویی و ناسازگاری می کرد تا آنک حارث او را طلاق داد. مردی دیگر آن زن را بخواست زن در ابتدا به مراعات آن مرد ایستاد چنانک روزی آن مرد حارث را بدید و شکر زن با او آغاز نهاد حارث این کلمه بگفت این مثل را آنجا باید گفت که یکی ابتدا کاری را و اما ابتدای صحبت کسی را می پسندد و از آخرش خبیر ندارد. «به سندبادنامه (چاپ آتش، ص ۱۹۳)؛ نفثة المصدور زیدری (چاپ دکتر یزدگردی، ص ۲، ۱۳۰ و ۵۸۳)، جهانگشای جوینی (طبع قزوینی، ج ۱، ص ۱۰۸)، بختیارنامه (طبع دکتر صفا، ص ۴۱ و بیست و نه) و التوسل الی التوسل (احمد بهمنیار، ص ۲۶۳) رجوع گردد.

ورق ۸۷ ب:

«اذا جاء اجل البعیر یدور حول البیر» و «جف القلم بما هو کاین» و «الماضی لا یدکر» به ترتیب در صفحات ۳۲۶ و ۲۷۵ و ۶۳ سندبادنامه، چاپ آتش آمده است.

ایضاً در همین ورق: «ترکت الرأی بالرئی» در سندبادنامه (ص ۲۴۶)، کلیله و دمنه (ص ۱۱۷)، یادداشت های قزوینی (چاپ ایرج افشار، ج ۲، ص ۶۴)، نفثة المصدور (چاپ یزدگردی، ص ۱۰ و تعلیقات مربوط به آن) آمده است.

ورق ۸۸ الف:

ذوالجهل یفعل ما ذو العقل یفعله

فی النایبات ولكن بعد ما افتضحاً

به کلیله و دمنه (ص ۳۳۷)، نامه تنسّر (چاپ دوم مینوی، ص ۱۵۶)، سندبادنامه (ص ۷۱) و جهانگشای جوینی (ج ۲، ص ۲۳۳) نگریسته شود.

ورق ۸۸ ب:

«الدهر فرص و الأفعصص»

رجوع شود به سندبادنامه ظهوری سمرقندی (ص ۸۰ و ۱۵۵)

ورق ۹۰ الف:

خُد ما صفا لك فالحيوة غرور

والدهر يعدل تارة و يجور

لا تعتب علی الزمان فانه

فلک علی قُطب اللجاج یدور

از ابیات معروف ابراهیم غزّی است که در سندبادنامه ظهوری (طبع آتش، ص ۳۲) و نیز اغراض السیاسه (چاپ دکتر شعار، ص ۵۵) بدان ها تمثّل جسته شده است.

ورق ۹۱ ب:

«عند ابن یجدتها حطّطت» با کلیله و دمنه (ص ۴۰۴) و سندبادنامه (ص ۱۸۹) و «المضاف الی بدایع الزمان» (چاپ اقبال آشتیانی، ۱۳۳۱، ص ۴) سنجیده شود.

ایضاً «اعطیت القوس باریها»، رجوع شود به سندبادنامه (ص ۲۴۴)، مرزبان نامه (ص ۲۸۱) تاریخ و صاف (طبع هند، ۱۳۳۳ق، ص ۱۲۹) و بدایع الزمان (چاپ اقبال، ص ۴)

ورق ۹۵ ب:

«من یفعل الخیر لا یعدم جزاؤه»، که در ورق ۱۴۷ ب به صورت کامل آمده است.

ورق ۱۰۹ ب:

«كُل البقل ولا تسئال عن المبقله»، در سندبادنامه (ص ۲۱۰) مندرج است.

ورق ۱۲۱ ب:

«بكلّ ولاية لا بدّ عزل و صرف الدهر عقد ثمّ حلّ»، «مر همه حکم را هر آینه معزولی است و گردش روزگار بستن است پس گشودن»، سندبادنامه (ص ۲۶۴) دیده شود.

ورق ۱۲۲ ب:

لا تحسبن سروراً دائماً ابداً

من سرّة زمن ساءته ازمان

«مپندار شادی پیوسته همیشه هر که شاد کرد او را زمان ها غمناک کند زمان ها.»

به لغت نامه دهخدا، ذیل «ابی الفتح بستی» رجوع گردد.

ورق ۱۲۳ الف:

«العیر یقرط و المکواة فی النار»، رجوع شود به مجمع الامثال میداننی (چاپ مصر، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۹۵) و فرائد اللال فی مجمع الامثال (ج ۲، ص ۷۷) و سندبادنامه (چاپ آتش، ص ۸۸).

ایضاً ورق ۱۲۳ الف:

یا راقداً اللیل مسروراً باوکه

ان الحوادث قد یطرqn اسحارا

«ای خفته شب شادمانه به اوّل آن، به درستی که شر آید گاه سحر». به این بیت در بسیاری از متن های دیرینه سال فارسی، استشهاد شده است. از جمله نگاه کنید به: تاریخ بیهقی (چاپ

گفت أنها خَلَفَ نَطَقَتْ خَلْفًا، ای او تباه است و سخن تباه گفت و این کلمه نیز مثلی مشهور گشت. مثل اوّل را آنجا باید گفت که کسی بسیار خاموش بود و عاقبت سخن نافرجام گوید و مثل دوم را آنجا باید گفت که خسیسی یا دونی سخنی دون بگوید.

به نظر می‌رسد که حکایت استاد سخن در بوستان: «یکی خوب خُلُق و خَلَق پوس بود...» مأخوذ از همین مثل اوّل باشد که در سندبادنامه هم عین این مثل (ص ۷۴) به استشهد آمده است.

ورق ۱۴۷ ب:

مَنْ يَفْعَلُ الْخَيْرَ لَا يُعَدِّمُ جَوَازِيهَ
لَا يَذْهَبُ الْعَرَفَ بَيْنَ اللَّهِ وَالنَّاسِ

به اخلاق محنتش می (چاپ محمدتقی دانش‌پژوه، ص ۵۲۷) مراجعه شود.

ورق ۱۴۹ الف:

وَلَمْ أَرَفِي عِيُوبَ النَّاسِ شَيْئًا
كَنَقْصِ الْقَادِرِينَ عَلَى التَّمَامِ

به شرح دیوان المقتنّبی (البرقوقی، ج ۲، ص ۴۰۰) رجوع گردد.

ورق ۱۴۹ ب:

النَّاسُ أَكْبَسُ مَنْ أَنْ يَمْدَحُوا رَجُلًا
حَتَّى يَرَوْا [كَذَا] عِنْدَهُ آثَارَ إِحْسَانِ

در کلیله و دمنه بهرامشاهی (چاپ مینوی، ص ۱۶) به استشهد آمده است.

ایضاً همان ورق:

أَنَّ الْخِيَارَ مِنَ الْقَبَائِلِ وَاحِدٌ
وَبَنُو حَنِيفَةَ كُلُّهُمْ أَخِيَارٌ

در کلیله و دمنه (ص ۱۳) دیده شود.

نیز همان ورق ۱۴۹ ب:

وَمَا السِّيفُ إِلَّا لِمَنْ سَلَهُ
وَلَمْ يَزَلِ الْمَلِكُ فِيمَنْ غَلَبَ

به سندبادنامه (ص ۵) نگریسته شود.

عَوَارِفُهُ أَعْتَتْ وَأَقْتَتْ فَلَمْ تَذَرِ

عَلَى الْأَرْضِ بِالْإِعْدَامِ وَاللَّهُ عَارِفَا

رجوع شود به سندبادنامه (ص ۷)

ورق ۱۵۰ الف:

رِضَاكَ رِضَايَ الَّذِي أَوْثَرَ
وَسِرِّكَ سِرِّي فَمَا أَظْهَرَ

سندبادنامه (ص ۹۲) دیده شود. سعدی، خداوندگار سخن

قدیم دکتر فیاض، ص ۲۲۶ و چاپ ۱۳۵۰، ص ۲۹۰؛ مجموعه آثار فارسی احمد غزالی (چاپ احمد مجاهد، ص ۲۱۰)؛ کشف الاسرار و عدة الابرار (طبع علی اصغر حکمت، ج ۱، ص ۲۸۷ و ج ۱۰، ص ۴۵۱)؛ بختیارنامه (دکتر صفا، ص ۱۳۳)؛ مرزبان‌نامه (طبع قزوینی، ص ۲۶۵)؛ لمعة السراج (یا بختیارنامه، چاپ بنیاد فرهنگ ایران، ص ۱۵۸)؛ نفثة المصدور زیدری (چاپ دکتر یزدگردی (ص ۲۰) و تعلیقات، ص ۱۵۱)؛ جهانگشای جوینی (چاپ محمد قزوینی، ج ۲، ص ۱۵۹)؛ تاریخ و صّاف (چاپ هند، ۱۳۳۳ق، ص ۳۰۵)؛ درة نادره (طبع دکتر شهیدی، ص ۶۸۲)؛ تجربة الاحرار (چاپ حسن قاضی طباطبایی، ج ۱، ص ۴۷۴)؛ فرائد السلوک (چاپ دکتر نورانی وصال، ص ۲۱۹) و...

در حواشی تاریخ و صّاف (طبع هند، ۱۳۳۳، ص ۳۰۵) این بیت از آن محمد بن زید التمیمی دانسته شده است و در تعلیقات تجربة الاحرار (ج ۱، ص ۴۷۴) به استناد «حیوة الحیوان» دمیری - ذیل ماده «قطا» - به ابن رومی منسوب گردیده است.

در اغانی (ج ۲، ص ۳۲) به «امرئ القیس» و در «البصائر والذخائر» (ج ۱، ص ۴۳) به «ابن سکیت» نسبت داده شده، اما استاد مرحوم مجتبی مینوی در یادداشت‌های خود با استناد به معجم الشعراء مرزبانی (ص ۴۲۹) گوینده را محمد بن حازم الباهلی دانسته‌اند.

ورق ۱۳۶ ب:

«وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْارْبَ شَهْوَةٌ سَاعَةٌ أَوْرَكَتْ حُرْنَأً طَوِيلًا»

به ترک الاطناب فی شرح الشهاب (یا مختصر فصل الخطاب، تصحیح محمد شیروانی، دانشگاه تهران، ۱۳۴۳ ش، ص ۷۵۵، فقرة ۹۱۴) رجوع گردد.

اما در سندبادنامه (چاپ آتش، ص ۳۴ و ۱۴۰) خیر دانسته شده و در دیوان ابوالعتاهیه (بیروت، ۱۸۸۸ م، ص ۲۱۸) به صورت بی‌تی کامل ضبط شده است؛ اختلافی در الفاظ:

وَلَرُبَّ شَهْوَةٍ سَاعَةٍ قَلَّ

أَوْرَكَتْ حُرْنَأً طَوِيلًا

ورق ۱۴۴ الف:

«سَكَّتَ الْفَأُ وَنَطَقَ خَلْفًا، خاموش بود، بسیار و سخنی گفت

تباه و بی‌مقدار»

«و این کلمه را سبب آن بوده است که روزی اعرابی ای در میان جمعی نشسته بود و هیچ سخن نمی‌گفت ناگاه بادی ازو جدا شد به غایت خجل گشت، جماعت جمله بخنددند و این کلمه بر زبان راندند. اعرابی به انگشت سوی پس اشارت کرد و

فارسی نیز فرموده است (غزلیات چاپ فروغی، ص ۱۳۶):

پیام ما که رساند به خدمتش، که رضا
رضای تست، گرم خسته داری ار خشنود

ورق ۱۵۳ ب:

وماهی الأشبعة بعد جوعه
وکل طعام بین جنبی واحد

سندبادنامه (ص ۲۶۹) و محاضرات الادبایه (راغب اصفهانی،

بیروت، ۱۹۶۱م، ج ۲، ص ۶۳۴) از نظر گذرانده شود.

ایضاً همان ورق:

والظلم من شیم النفوس فأن تجد
ذاعفة فلعله لا یظلم

از ابیات معروف «متنبی» شاعر نامبردار شیعی است، در

قصیده ای با مطلع (دیوان، ص ۵۷۰):

لهوی النفوس سریره لا تعلم
عرضاً نظرت و خلت ابی اسلم

در پاره ای از کتب قدیم ما از جمله سندبادنامه (ص ۴)

موزیان نامه (ج ۱، ص ۸۵) و ... به کار رفته است.

*

مؤلف ورق ۱۵۵ الف تا ۱۵۸ الف را به نقل چند حکایت

فارسی اختصاص داده و آن را «فی الحکایات المرتبطة بالآیات»

نامیده است. از جمله این حکایات است (ورق ۱۵۶ الف):

آورده اند که موسی بن الزیات یکی را از عمال خویش

مصادره کرده بود و بحبس و ضرب الزام می کرد و مطالبت

می فرمود تا بسبب آن ناگاه روزی در اثنای ضرب بمرد و

موسی بن الزیات از آن متوهم شد و قضیه را پنهان می داشت.

روزی ابوالعینا را پرسیدند که از فلانی چه خبر داری گفت فوکزه

موسی ققزی علیه این معنی به موسی نقل کردند که ابوالعینا زبان

دراز کرده است و این حالت را افشا می کند ابوالعینا را حاضر

گردانید و گفت ای ابوالعینا زبان خود نگاه دار و الا آنچه بینی از

خود دیده باشی و تهدید بسیار کرد ابوالعینا گفت یا موسی اتريد

ان تقتلنی کما قتلت نفسا بالامس ان ترید الا ان تکون جبّاراً فی

الارض موسی را غضب زیادت شد ابوالعینا گفت تلک آیات الله

نتلوها علیک بالحق موسی سر فرو انداخت و خاموش شد ...

*

ورق ۱۶۱ ب و ۱۶۲ الف:

آن خسروان که نام نکو کسب کرده اند

رفتند و یادگار از ایشان جز آن نماند

نوشین روان اگر چه فراوانش گنج بود

جز نام نیک از پس نوشین روان نماند

این دو بیت ظاهراً از رشید و طواط باشد (دیوان، چاپ

سعید نفیسی، ص ۱۴۰) اگر چه آن را به لامعی گرگانی (دیوان،

چاپ سنگی عهد ناصری، ص ۱۴) هم نسبت داده اند.

نیز، بی اندازه شباهت دارد به این بیت سعدی در گلستان

(چاپ عبدالعظیم قریب گرگانی، ص ۱۸):

زنده است نام فرخ نوشیروان به خیر

گر چه بسی گذشت که نوشیروان نماند

ابیات مورد بحث در سندبادنامه (چاپ آتش، ص ۲۹

و ۳۰)، جواهر الاسمار (= طوطی نامه، چاپ شمس آل احمد،

ص ۱۰۸)، تجارب السلف (طبع عباس اقبال، ص ۳۵۹)،

راحة الصدور (چاپ محمد اقبال، ص ۶۲)، تاریخ بناکتی

(تصحیح دکتر شعا، ص ۷۲) و ... به استشهاد آمده است و

مرحوم قزوی نیز در یادداشت های خود (چاپ اول، ایرج

افشار، ج ۵، ص ۲۸۴) در باب دو بیت و طواط و بیت سعدی،

مطلبی نوشته است که باید بدانجا رجوع کرد.

*

مؤلف شادروان، از ورق ۱۵۸ الف تا ۱۶۱ الف یعنی: «الباب

السابع» را «فی فنون المحاورات من الآیات» نامیده است و

اجزایی را از آیات قرآنی که قابل استفاده در گفتگوها باشد،

همراه با معنی فارسی آورده است (ورق ۱۵۹ الف):

«آنچه را خدای حلال کرده است، شما حرام مکنید:

«لاتحرّموا طیّبات ما احل الله لکم» (ورق ۱۵۹ ب): «بگمان

حکم راست نتوان کرد: ان الظن لا یغنی من الحق شیئاً» (ورق

۱۵۹ ب): «خودستایی مکنید: فلا تزکوا انفسکم»

*

آنچه از نظر تیزبین خوانندگان پر حوصله گذشت، اندکی از

مطالب بسیار مفید و خواندنی کتاب است که برای دوری

اطناب، مابقی یادداشت ها را باید در فرصتی دیگر تقدیم کرد.

* در زبان های اروپایی برای ورق یا برگ کتاب از اصطلاح

FOLIO استفاده می شود با نشانه اختصاری F و «روی برگ»

(RECTO) را با A و پشت برگ (VERSO) را با B مشخص

می سازند که در این نوشته، مطابق معمول، «الف» برای A و

«ب» معادل B به کار رفته است.

